



## نادر در زادگاه چه میکند؟

(۳)

دنباله مقاله شماره هشتم

نادر بدون آنکه طبق رسم آن زمان فروتنی کند و خود را لایق و قابل کاری بدان اهمیت نداند و یا استدعا کند او را معذور دارند، بیدرنک، مقام فرماندهی کل قشون را پذیرفت. این امر در سال ۱۱۴۱ هجری و درست یک سال بعد از موقعی است که پادشاه او را بخشید و دومین بار بخدمت گماشت.

نادر همینکه باین منصب عالی رسید چنان از خود در امور نظامی کفایت و درایت و لیاقت ظاهر ساخت که پادشاه بقیه امور قشون را نیز باو تفویض کرد. نادر هیچگاه در امریکه بقشون مربوط نبود دخالت نمیکرد و بر پایه اعتمادی که باو شده بود تصمیم گرفت قشون را از وجود افراد بی علاقه و سست رأی منزه و مبری سازد. از آنرو افراد ناشایسته را از قشون بدور انداخت. همچنین دستور داد حقوق و لباس عساکر و سرکردگان را بموقع بدهند. رفته رفته، محبت عموم آنان را بخود جلب کرد و همینکه اصلاحات اساسی سمت انجام یافت دیگر جز مقابله با دشمن آرزویی در دل و هوایی در سر نداشت. در این هنگام تعداد قشون بیش از ۱۵ تا ۲۰ هزار سوار نبود و نمیتوانست با عثمانیان مقابله کند و تنها بعمله گاه بگاه می پرداخت و عثمانیان جرأت بیرون شدن نداشتند. دولت

---

☆ آقای احمد شاهد رئیس اداره امور عمومی مرکز مردم شناسی ایران از پژوهندگان و هنرشناسان معاصر.

عثمانی نزد شاه طهماسب قاصد فرستاد و پیام داد که اگر همان مقدار از اراضی ایران را که متصرف هستند بآنان واگذار کند بصلح حاضرند و ایران را بحال خود باقی میگذارند تا ممالک خود را از افغانان بازپس گیرد. شاه طهماسب جواب داد در این باره خواهد اندیشید و درحال حاضر تنها بمتارکه حاضر است. در آنموقع قشون عثمانی از اردبیل و تبریز تا همدان پراکنده بود. سفیر ایران از طرف شاه طهماسب باسلامبول رفت و بوی سفارش شده بود که بعنوان بیماری قدری دیرتر خود را بسططان عثمانی برساند و این تأخیر برای آن بود که بتوان ملك محمود را که در خراسان ادعای سلطنت میکرد از میان برداشت. این کار با شهامت نادر انجام شد و ملك محمود گرفتار و اموال او ضبط گردید.

نادر همینکه در خراسان از دفع ملك محمود یاغی فراغت یافت، با سپاهی در حدود ۱۲ هزارتن برای تأدیب افغانان ابدالی بحرکت درآمد. ابدالیان، در زمان سلطان حسین صفوی هرات را گرفته و در تهیه آن بودند با قشونی که فراهم خواهند آورد تمام خطه خراسان را متصرف شوند. نادر در سه منزلی هرات، با سی هزار لشکریان ابدالی تلافی کرد. هر چند شاه صفوی از آنان بیمناک بود ولی نادر شاه عرض کرد غلبه و نصرت به ثبات و قدرت قشون بستگی دارد نه عده و کثرت و این دو صفت در لشکریان پادشاه موجود است و چون شاه بچنگ فرمان داد، نادر بقشون خطاب کرد و گفت: شکست در این جنگ یعنی نابودی ایران. اگر در این نبرد پیروز نشوید شما و خانواده‌های شما پیوسته اسیر خواهید ماند. قشون هم آواز آمادگی و جانبازی خود را اعلام داشت. سپاهیان ایران در بلندی قرار داشتند، افغانه به آنان تاختند. ایرانیان با توپهای کوچک شلیک کردند و در انتظار ماندند تا دشمن بفاصله چهل تا پنجاه متری رسید، آنگاه تفنگ‌داران به تیراندازی پرداختند و چندان از افغانان کشتند که بناگزیر پایگریز نهادند و عقب نشستند. ایرانیان این فرصت را غنیمت شمردند و تفنگ‌ها را پر و از نو به تیراندازی شروع کردند و خلاصه در این نبرد چنان قدرتی از خود نشان دادند که در خور هزاران آفرین بود. نادر پیشاپیش سپاهیان در حرکت بود و همه جا را زیر نظر داشت بهر کجا که احساس میکرد کومکی لازم است، بیدرتنگ، خود را به آنجا میرساند و خطر رادفع میکرد. سرانجام افغانه پنجاه هزار اسیر دادند و پانزده هزار کشته در میدان گذاشتند و گروهی زخم‌دار از معرکه گریختند. از سپاه ایران بیش از هزار و پانصدتن کشته شدند. نادر پس از این جنگ هرات را بمحاصره گرفت. دشمن سر اطاعت و فرمانبرداری پیش آورد و مبلغی نقد تسلیم کرد و مبلغی مالیات سالانه برعهده گرفت، بشرط آنکه پادشاه حاکمی از طائفه خودشان بر آنجا بگمارد و سوگند یاد کردند که از آن پس در ربه رعایای ایران باشند. پادشاه هر چند با قشون همراه بود ولی فرمان نمیداد و بمشهد بازگشت و نادر بفرمان او، بدنبال به

مشهد وارد شد. این واقعه در سال ۱۱۴۲ ه. ق اتفاق افتاد.

## اشرف افغان

اشرف افغان همینکه از فتوحات نادر با خبر شد، بخیال خود، برای آنکه بوی فرصت دهد، با سی هزار قشون از اصفهان بسوی خراسان شتافت. شاه طهماسب و نادر بوحشت افتادند، اما چون لشکریان ایران از پیروزی اخیر نیروئی تازه یافته بودند از نبرد با افغانان باکی نداشتند، از آنرو نادر بهمراهی این لشکر نیرومند بسوی دامغان آمد و در آنجا محلی مناسب برگزید و بانتظار ورود دشمن نشست. اشرف چون بآنجا رسید و از وضع و موقع نادر خبریافت، خواست از جنگ روی برتابد ولی سران قشون او رای او را نه پسندیدند و گفتند اگر از جنگ سر به پیچیم دشمن بآسانی پیروز خواهد شد، زیرا مردم نواحی اطراف در خواهند یافت که افغانان از مقابلۀ با ایرانیان بیم دارند و همین امر سبب خواهد شد که راه خوراک و آذوقه را بر ما به بندند، بنابراین بهتر آنست که با نادر بجنگیم. سرانجام اشرف از رای خود عدول کرد و بجنگ فرمان داد، اما نتیجه نبرد خطای سران لشکر را باثبات رسانید زیرا دوازده هزار افغانی و از آنجمله بهترین سران و جنگاوران آن بخاک و خون میدان نبرد در غلتیدند در صورتیکه عده کشته شدگان ایران بچهار هزار تن نمیرسید.

اشرف پس از این شکست بسوی اصفهان رفت، درحالیکه پیش از يك ثلث قشون او باقی نمانده بود. گروهی از ایرانیان هم که در آغاز کار با او بودند گریختند. شاه طهماسب که خود در میدان جنگ حاضر بود، بچشم خویش شجاعت و شهامت سردار قشون را دید و باو گفت هیچ پاداش و جائزهای در خور و سزاوار تو ندارم جز آنکه نام خود را بتو بدهم و بیدرنگ حکم کرد نادر را طهماسبقلی خان بخواند.

(از این پس تا زمانیکه نادر بسلطنت رسید او را طهماسبقلی خان می‌نامیم)

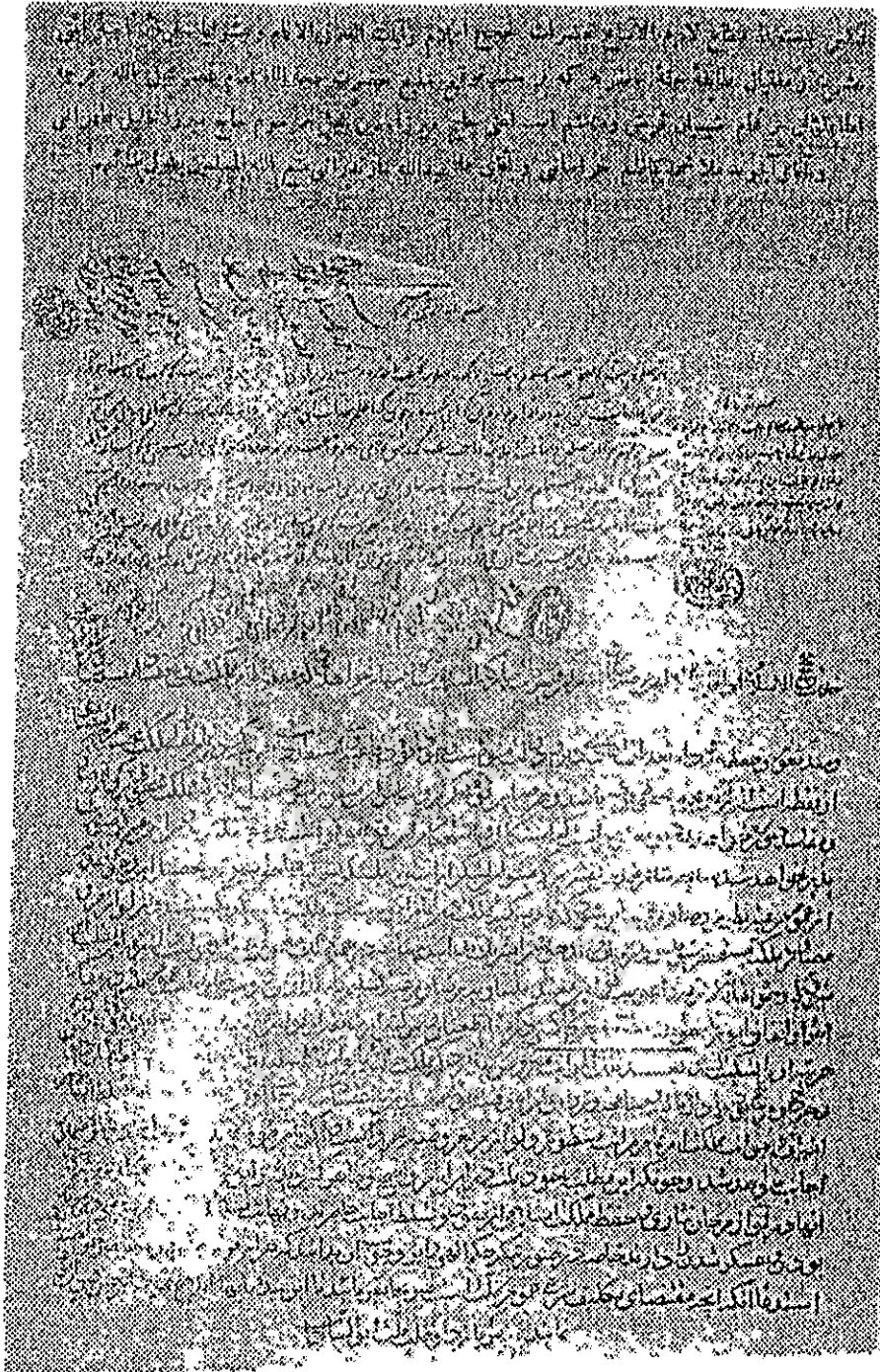
بعد از آن واقعه قشون قدری در دامغان آسود طهماسبقلی خان بطرف اصفهان حرکت کرد افغانه چون از نزدیک شدن او با خبر شدند از قلعه‌هائی که در آنجا ساخلو داشتند بسوی اصفهان فرار کردند. در میان راه ایرانیان بسیاری از آنان را کشتند و نسبت بشاه طهماسب اظهار اطاعت کردند و هرچه نقدینه داشته برای شاه فرستادند، بطوریکه وقتی درکاشان یعنی چهار منزلی اصفهان رسید، چهل هزار سوار و پیاده بهمراه او بود. افغانان در شهر آذوقه زیاد جمع کرده بودند و تصمیم داشتند تاجان دارند بدفاع پردازند ولی سردارشان اشرف چنان صلاح دید که قبل از آنکه محصور شوند بحمله پردازد. بنابراین بدان حد که توانست یعنی در حدود سی هزار نفر از افغان‌های درگزی و هزاره‌ای.

و غیره جمع آورد و با این عده به مورچه‌خورت که قریب ده فرسنگ از شهر اصفهان فاصله دارد حرکت کرد و در آنجا اردو زد و منتظر طهماسب‌قلی خان شد و تا او برسد از فرصت استفاده کرد و برای همکاری ایرانیان با نادربانتقام پرداخت و دستور داد در اطراف اصفهان و قلعه‌ها و کویچه‌های شهر هر کسی را یافتند، کشتند. طهماسب‌قلی خان به مورچه‌خورت رسید و با افاغنه بجنگید و ظفری نمایان یافت و هفت هزار نفر از دشمن بکشت. اشرف باصفهان پناه برد تصمیم گرفت همه اهالی شهر را بقتل برساند و عمارات و خانه‌ها را آتش بزند. در این تصمیم بود که جاسوسان خبر آوردند قشون طهماسب‌قلی خان بسوی اصفهان در حرکت است. اشرف همینکه این خبر یافت اتباع خود را خواست و آنچه از نقدینه موجود بود بار کرد و پا بفرار گذاشت. و چنان بتعجیل تاخت که دو ساعت از ظهر رفته يك افغانی در شهر اصفهان دیده نمیشد. ایرانیان که پنهان شده بودند از مخفی‌گاه‌ها بیرون آمدند و بغارت خانه‌ها شروع کردند ولی یک‌هزار و پانصد تن از قشون طهماسب‌قلی خان در رسید و جمعیت او باش ناپدید شدند. روز بعد یعنی در ماه نوامبر ۱۷۳۱ میلادی مطابق با سنه ۱۱۴۳ هـ ق طهماسب‌قلی خان با سپاه مظفر باصفهان وارد شد و در آنجا بتهیئه لباس برای قشون پرداخت و اموال را از غارتگران گرفته میان لشکریان تقسیم کرد. مردم از اینکه طهماسب‌قلی خان به متعاقب افغانان نشتافت تعجب داشتند ولی چند روز بعد سبب آن را دانستند. شاه طهماسب سه هفته بعد باصفهان وارد شد بعد از ورود او طهماسب‌قلی خان بصراحت بعرض رساند که اگر قدرت کامل باوداده نشود که در هر جا آنچه مالیات لازم است برای قشون بگیرد از ریاست قشون استعفا و بولایت خود مراجعت خواهد کرد زیرا کسانی که باید امتعه و اسباب بقشون برسانند غفلت میکنند، پادشاه را از این تکلیف خوش نیامد باین اندیشه افتاد که طهماسب‌قلی را معزول کند و دیگری را بجای او بگذارد از آنرو با بعضی از رؤیسان لشکری اشاره کرد همگی را عقیده بر آن بود که باید فعلا با طهماسب‌قلی خان همراهی کرد تا موقعیتی بدست بیاید که دیگر وجود او لازم نباشد و آنگاه سزای جسارت او داده شود. نیز گفتند اینک افراد قشون بریاست شخص دیگر حاضر نخواهد شد و بجنگ ادامه نخواهند داد. بالاخره پادشاه با اکراه تمام تکلیف طهماسب‌قلی را قبول کرد، زیرا این تفویض قدرت در حقیقت از دست دادن تاج و تخت بود طهماسب‌قلی باین هم اکتفا نکرد و اختیاراتی دیگر هم خواست. شاه ناچار او را سردار کل و بیگلربیگی خراسان کرد و عمه خود را به زنی باو داد طهماسب‌قلی بعد از ابراز این مراسم شاهانه علی‌الظاهر مراسم جان‌نثاری در خدمت را پیشه ساخت و برای آنکه صداقت خود را نشان دهد در وسط زمستان با لشکری فراوان بتعقیب افاغنه پرداخت. افغانان چون دیدند کسی بدنبالشان نیست زمستان را در شیراز ماندند و بتاراج مردم آن حدود

پرداختند. هزارتن از قشون طهماسبقلی از سختی سرما تلف شدند ولی چون بجنوب در حرکت بودند روز بروز هوا بهتر و مستعدتر میشد همینکه قشون به نزدیک شیراز رسید اشرف و اتباع او از شهر بیرون آمدند و یکبار دیگر مصمم شدند که بخت خود را بیازمایند. چند ساعت سخت کوشیدند ولی بالاخره منهدم شدند و قسمتی فراوان از مال و عیال و اطفال خود را بجا گذاشتند و گریختند این بار قشون ایران به تعاقب آنان مأمور شد و جمعی را اسیر و گرفتار کرد. اشرف بایک هزار و پانصد تن مستقیماً بقندهار روی آورد و در راه به مرور گروهی از دور او متفرق شدند، بطوریکه چند تن بیش با او نماندند بناگهان دودسته از بلوچ بر او حمله برد ولی او با وجود عده معدود و قلیل دلیرانه با آنان جنگید و چون عده دشمن غالب بود او و همراهانش را پاره پاره کردند. طهماسبقلی خان یکماه در شیراز ماند و از آنجا به همدان آمد تا همدان و دیگر نقاطی را که عثمانیان در دایره این اغتشاشات گرفته بودند از چنگشان بدر آورد. در همدان بود که عبدالله پاشا با تمام قشون خود با او مقابله کرد و مغلوب شد و بکرمانشاهان گریخت. طهماسبقلی خان بتعاقبش پرداخت و باری دیگر مغلوبش ساخت. چند روز در کرمانشاهان ماند و در آنجا ساخلو گذاشت و به تبریز رفت و آنجا را که موقعیتی مهم داشت متصرف شد و قسمتی از سپاهیان خود را باردیبل فرستاد. دشمن اول خبر آمدن طهماسبقلی خان را با لشکر شنید آنجا را گذاشت و گریخت، عثمانیان بناچار مهلت خواستند طهماسبقلی خان از آنجا که طایفه ابدالی هرات مجدداً شوریده و لشکری قوی آراسته بودند به آسانی این پیشنهاد را پذیرفت و شهرهایی را که گرفته بود با گذاشتن ساخلو کافی محکم کرد و رو بهرات آورده بعد از شکست ابدالی، هرات را محاصره کرد ولی قلعه بسیار مستحکم آنجا مقاومت کرد تا اینکه در نتیجه محاصره و تحط و غلا تسلیم شد. طهماسبقلی خان حاکم هرات را بهلاکت رساند عده ای ایرانی در آنجا سکنی داد و رو بمشهد تاخت. بشاه طهماسب که در اصفهان بود خبر دادند که دولت عثمانی از اسلامبول و نقاط دیگر بحدود ایران نیرو میفرستد شاه بیست هزار لشکر جمع آورد و به تبریز رفت قشون ساخلو تبریز را که طهماسبقلی خان در آنجا گذاشته بود بخود ملحق کرد و بایروان رفت و در آنجا دسته ای از قشون عثمانی را شکست داد و بمحاصره شهر پرداخت ولی چون نتوانست بقشون خود آذوقه برساند بناچار به تبریز بازگشت و از آنجا باندیشه تسخیر کرمانشاهان افتاد ولی احمد پاشا با سپاهی قوی در رسید و شاه صفوی را مغلوب ساخت و چند روز بعد بوی پیغام داد که از جانب سلطان عثمانی اجازه دارد مصالحه کند شاه طهماسب این پیشنهاد را بسهولت قبول کرد و مقرر شد طرفین هر چه را که در آن زمان متصرف بودند در تصرف داشته باشند طهماسبقلی خان با شنیدن خبر مصالحه بسیار بر آشفت و بیادشاه و چندتن از اعیان نوشت که بزودی خواهد آمد و لزوم فسخ این مصالحه ننگ آمیز را ثابت خواهد کرد.



عكس دستخط مطاع لازم الاتباع حضرات حجج اسلام وآيات الله في الانام وپيشوايان  
 فرقه ناحیه اثنی عشریه و مفتیان طایفه حقه جعفریه که بر حسب توقیع منیع حضرت حجة  
 الله امام عصر عجل الله فرجه اطاعتشان بر تمام شیعیان فرض و متحتم است اعنی حاجی میرزا  
 حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل تهرانی و آقای آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آقای  
 ملاعبدالله مازندرانی متع الله المسلمین بطول بقائهم .



## بسم الله الرحمن الرحيم

مکرر نوشته ایم که آنچه موجب قوت ملت و شوکت دولت و ترفید حال رعیت و حفظ حدود و ثغور است بر هر مسلم حتم و لازم است «لاحقر نجل المرخوم الحاج میرزا خلیل قدس سره»

## بسم الله تعالى

آنچه جناب حجة الاسلام دامت برکاتہ فرمودند مطابق واقع و کافی است در مقام الزام اخوان مؤمنین بر قیام بوظائف این امور که موقوف علیه بقاء و استقلال دولت اسلامی است و سابقاً منجلاً بر طبق این عرض شده و زیاده بر این ورقه گنجایش عرض ندارد حرره الاحقر عبدالله المازندرانی.

## بسم الله الرحمن الرحيم

البته معلوم است که حفظ بیضه اسلام و پاسبانی مسالك اسلامیه تکلیف عامه مردم است و بر هر فردی از افراد مسلمین واجب است که بحسب قوه و استعداد خود در مقام تحصیل مقدمات آن برآید و در اقدام بلوازم آن کوتاهی نکنند و چون که اعظم مقدمات آن تعلیم و تعلم آداب حربیه است که به مقتضای هر زمانی معمول میباشد پس بر عموم جوانان مسلمین و ابناء ملت اسلامی واجب است که در مشق نظامی و تعلم قواعد حربیه جدیده که معمول این زمان است هیچ گونه مسامحه و مساهله نمایند و کمال اقدام و اهتمام در این باب داشته باشند سابق بر این هم در این باب سوالی شده بود و بهمین مضمون جواب داده شد و از قرار تقریرات جناب شما و صورت عکس هیئته اجتماعی مشق نظام ملت که شناسا ارائه نمودند معلوم شد که عرق اسلامی عامه مسلمین را در این باب تهییج کاملی نموده پس در این صورت کمال اهمیت دارد که بزودی این مطلب در تحت قانون کلی قرارداد و بملت القاء شود که بر طبق آن رفتار نمایند تا که قوه متقنه و اعضاء مجریه و نفوس مطاوعه هر یک در مرتبه خود از جنود الهیه و در زمره مجاهدین فی سبیل الله محسوب شوند - تاکیداً بمجلس محترم شورای ملی عرض میشود هیچ عذری برای تأخیر تعیین قانون مشق نظامی در نظر نیاید البته تعجیل در این امر اهم خواهد نمود. و سار عوالی خضره من ربکم الاحقر العجانی محمد کاظم الخراسانی:

خدمت حجج الاسلام ادام الله ظللالهم عرضه میدارد . بر آن وجودات مبارکه البته پوشیده و پنهان نخواهد بود که حفظ نظام مملکت و دفع فساد مفسدت و شر اشرار خارجه و سد ثغور و حفظ حدود از تعدیات اعادی دین و دولت منوط است بوجود قوه دفاعیه و استعدادات حربیه که در تمام نقاط مملکت بحسب هر چه اقتضای آن نقطه است از بریه و بحریه محفوظ بوده باشد و هر چه این قوه محکمر و اساس آن متقن تر شود مصالح لازمه مملکت محفوظتر و از تضاد و مفاسد دورتر خواهد بود و معلوم است که استکمال و استحکام این قوه موقوفست بوجوه نقدیه و بدون آن هرگز صورت پذیر نخواهد شد چنانچه شاعر متمدن گفته بزر میتوان لشکر آراستن بلشکر بسی کینه ها خواستن و تحصیل این وجوه نقدیه از عموم رعیه بطرز رضا و رغبت باین شود که تمامی سکنه مملکت در تمام امور سیاسیه ملکیه ناظر بیکدیگر باشند و از لوازم و مصارف ملکیه مستحضر شوند و در نیک و بد خود را شریک بدانند چنانچه در همه ممالک معموره عالم معمولست و لازمه این مطلب این شود که وجوه نقدیه لازمه را بموجب قوانین معتدله متساویه برضا و رغبت تسلیم کار گذران دولت که از جانب عموم ملت در مقام اجرا و انفاذ امورند خواهند نمود و هر گاه کسی در مقام طغیان و سرکشی از متابعت آن قوانین معتدله مذکوره برآید بقوه قهریه حربیه او را تسکیت کنند بعدتلك المراتب معروض میدارد که مملکت حالیه ما بواسطه استبدادات و خودخواهی سابقه اهل دیوان و هرج و مرج بودن اداره مالیه و مسامحه وزراء و امراء و فتنه جوئی مفسدان و اغتشاشات سرحدات و قوه دول اجانب و تسلط آنها در اطراف و جوانب مملکت از تمام مراتب مسطوره و لوازم معروضه محروم است و اگر باین طور بهاند عن قریب است که بالمره مقهور اجانب خواهد شد و چونکه این مطلب بر خود ملت در این ایام واضح و ظاهر گردیده از این جهت در کمال رضا و رغبت خود آنها در لوازم جان نثاری و حفظ مملکت اسلامی از نفوذ و تسلط اجانب حاضر ندون نهایت مساعدت در همه امور حتی در سرباز بودن و عسکر شدن را دارند خاصه در صورتیکه حکم الهی را بر وجوب آن بدانند که هزار مرتبه بجان و دل حاضر خواهند بود استدعا آنکه آنچه مقتضای تکلیف شرعی عموم ملت است صریحاً بفرمائید تا این بنده به آنها ابلاغ نموده از جان و دل اطاعت نمایند . سرباز داوطلب ملت ابوالسادات

### خفت و خیز دولت

افتنده و خیزنده بود دولت ایام  
نیکی به بدی در شده و کام بنا کام  
زود از پی آشوب پدید آید آرام  
قطران تبریزی

چون راست رود دولت ایام نباید  
باید که بود مرد گهی شاد و گهی زار  
زود از پی آرام پدید آید آشوب